



نکته پنجم: «حجت نسبت حکم شرعی»

۱. مرحوم اصفهانی در نهایت الدرایه، اجتهاد را «استفراغ الوسع فی تحصیل الحجة علی الحكم»^۱ دانسته است. و ملکه اجتهاد را «ملکه یقندر بها علی استنباط الحكم من دلیله»^۲ معرفی می‌کند. و می‌نویسد مجتهد کسی است که به سبب ملکه، استنباط می‌کند.

۲. ماحصل فرمایش ایشان آن است که اجتهاد ملکه نیست، بلکه کاری است (استنباط) که از ملکه صادر می‌شود. پس استنباط اگر همراه با استفراغ وسع باشد و از ملکه ناشی شده باشد، اجتهاد است. این سخن ایشان، با آنچه ما گفتیم و مبدء اشتقاق را در اجتهاد و مجتهد متفاوت فرض کردیم، سازگار است.

۳. مرحوم اصفهانی سپس به تفاوتی بین ملکه اجتهاد با ملکه های دیگر (مثل ملکه شجاعت و ملکه عدالت و ملکه سخاوت) اشاره کرده و می‌نویسد: ملکه های دیگر گاه از کارهایی حاصل می‌شود که شبیه نتیجه ی همین ملکات است ولی ملکه استنباط و اجتهاد فقط از فراگیری مقدمات اجتهاد حاصل می‌شود (یعنی با کشتی گرفتن، ملکه شجاعت حاصل می‌شود و ملکه شجاعت علت کشتی گرفتن های بعدی است)

«كما أنه تختلف هذه القوة مع سائر الملكات بحصول تلك الملكات - أحياناً - من الأفعال المسانخة لآثارها التي تكون تلك الملكات مصادرها بخلاف القوة على الاستنباط فانها تحصل دائماً بسبب معرفة العلوم التي يتوقف عليها الاستنباط، لا نفس الاستنباط فانه يستحيل بلا قوة عليه.»^۳

و بعد اضافه می‌کند

«و لا يخفى أنه ليست ملكة الاستنباط إلا تلك القوة الحاصلة من معرفة ما ذكره، لا قوة أخرى تسمى بالقوة القدسية و أنها نور يقذفه الله في قلب من يشاء»^۴

ما می‌گوییم:

۱. در بحث از کلمه «ظن» گفتیم که به نظر می‌رسد، اجتهاد تلاش و استفراغ وسع برای به دست آوردن حکم شرعی است و نتیجه این تلاش گاه با ظن به حکم و گاه قطع به حکم است و گاهی هیچکدام.

۲. مرحوم اصفهانی، اجتهاد را استفراغ وسع برای به دست آوردن حجت بر حکم شرعی می‌داند. که در این باره هم می‌توان گفت، اجتهاد تلاش برای یافتن حکم شرعی است که گاه به یافتن حجت (قطع یا ظن

۱. نهاية الدراية في شرح الكفاية - ط قدیم، ج ۳، ص ۴۲۵

۲. نهاية الدراية في شرح الكفاية - ط قدیم، ج ۳، ص ۴۲۵

۳. نهاية الدراية في شرح الكفاية - ط قدیم، ج ۳، ص ۴۲۵

۴. همان



معتبر) بر حکم شرعی منجر می‌شود و گاه، هیچ «حجت بر حکم شرعی» به دست نمی‌آید و مجتهد لاجرم به سراغ براءت و احتیاط و سایر اصول عملیه می‌رود. و این اصول، حجت بر حکم شرعی نیستند، بلکه حجت در مقابل خدا در هنگام عدم دسترسی به حکم شرعی هستند.

۳. به همین جهت می‌توان گفت، بهتر است اجتهاد را تلاش برای یافتن حکم شرعی تعریف کنیم. (که گاه به تحصیل ظن به حکم شرعی واقعی و گاه به تحصیل ظن منجر نمی‌شود و لاجرم مجتهد به سراغ اصول عملیه می‌رود که در این صورت هم به «حکم شرعی درباره‌ی شک» دسترسی پیدا کرده است. و البته می‌توان به بیانی دیگر هم گفت اجتهاد تلاش برای یافتن حجت در مقابل خداست که گاهی ظن به حکم شرعی است و گاه اصول عملیه است.)

۴. اما درباره نکته آخر مرحوم اصفهانی لازم است اشاره کنیم که فرقی بین این ملکه با سایر ملکات نیست، چراکه ملکه استنباط هم اگرچه باید همراه با معرفت به علوم و مقدمات دیگر باشد ولی چون امری تشکیکی است (به سبب اینکه از مقدمه کیف نفسانی است) لاجرم با استنباط فعلیه تقویت می‌شود. بلکه می‌توان گفت حصول اولین مراتب آن هم باید همراه با نوعی فعل و تلاش نخستین باشد.

نکته ششم: «ملکه»

۱. در کلمات فقها مشهور است که اجتهاد ملکه است. چنانکه زبدة الاصول می‌نویسد:
«بأنّه ملکه یقتدر بها علی استنباط الحكم الشرعی الفرعی من الأصل فعلاً أو قوّة قریبة»^۱
۲. مرحوم قزوینی بر این مطلب اشکال می‌کند و می‌نویسد که این تعریف اولین بار در کلمات زبدة الاصول مطرح شده است و مسبوق به سابقه نیست:
«و یظهر منه حصر إطلاقه بحسب الاصطلاح فی هذا المعنی، مع أنّه قد ظهر ممّا سبق أنّه لم یتعرض لذكره أحد من المصنّفین ممّن قبله من أهل الخلاف و غیرهم.
نعم إطلاق المجتهد علی صاحب هذه الملكة شائع فی هذه الأعصار و ما قاربها، و كأنّه أخذ التعریف المذكور من ذلك و الظاهر أنّه اصطلاح آخر مخصوص بأصحابنا.»^۲
۳. مطابق این تعریف که اجتهاد را ملکه معرفی کرده است، می‌توان گفت اگر کسی به صورت بالفعل استنباط حکم شرعی کند ولی به سر حد «ملکه» نرسیده باشد (و حتی این صفت برای او «حال» باشد)، مجتهد نیست.
۴. چنانکه خواندیم در تعریف زبدة الاصول، «فعلاً أو قوّة قریبة» مطرح شده است. این دو قید:

۱. همان، ص ۱۸

۲. همان، ص ۱۸



الف) یا مربوط به «قدرت» است. یعنی: اجتهاد ملکه ای است که به وسیله آن قدرت فعلی برای استنباط حاصل می‌شود و یا قدرت بالقوه (قوه قریب به فعلیت) برای استنباط حاصل می‌شود.

ب) و یا مربوط به استنباط است، یعنی اجتهاد ملکه ای است که به وسیله آن قدرت برای استنباط فعلی حاصل می‌شود و یا قدرت برای استنباط بالقوه (قریب به فعلیت) حاصل می‌شود.

۵. مرحوم قزوینی نسبت به قید «بالقوه» ابتدا نکته‌ای را از مرحوم فاضل جواد نقل می‌کند:

«ثم قال: و بالقوة القريبة يدخل من له تلك الملكة من غير أن يستنبط بالفعل بل يحتاج إلى زمان، إما لتعارض الأدلة أو لعدم استحضار الدليل أو الاحتياج إلى النفات أو نحو ذلك، و حيث إن الاجتهاد هو الملكة فالمجتهد من له تلك الملكة»^۱

و سپس اشکال می‌کند:

«ثم ظاهر قوله: «بالقوة القريبة يدخل...» إلى آخره، أنه لو لا هذا القيد لم يدخل ما ذكر، و لعلّه لتوهم ظهور الاستنباط أو الاقتدار فيما هو بالفعل و عدم شمولهما لما هو بالقوة كما توهمه غيره، و يدفع الإطلاق و منع الظهور و لا سيما قوله: «يقتدر» ضرورة أن الاقتدار على شيء لا يستلزم فعلية حصوله، فالقيدان و إن صحّ مؤداهما زائدان مستغنى عنهما فيكونان لتوضيح انقسام ذى الملكة إلى قسميه»^۲

توضیح:

۱- با توجه به اینکه «استنباط» و «قدرت»، مطلق هستند شامل بالقوه و بالفعل می‌شوند

۲- مخصوصاً اگر قید، قید استنباط باشد، در این صورت «قدرت فعلی بر استنباط» می‌تواند قدرت فعلی بر استنباط فعلی باشد و می‌تواند قدرت فعلی بر استنباط بالقوه باشد.

۶. مرحوم قزوینی سپس احتمالی را مطرح می‌کند که شاید «قوه قریبه» و «فعلیت» قید ملکه باشند. یعنی اجتهاد اعم از «ملکه بالفعل» و یا «ملکه بالقوه القریبه» باشد.

البته ایشان آن را نیز مردود برمی‌شمارد

«و یرد علیه- مع عدم مساعدة ظاهر عبارة الحدّ علیه-: أن القوة القريبة من الاستنباط بالفعل إن ارید بها ما یعمّ القوة القريبة من ملکه الاستنباط الفعّلی فسد طرد الحدّ بالقیاس إلى من له القوة القريبة من الاجتهاد دون الاستنباط کالعالم بالفتوی مثلاً، و إن ارید بها ما لا یعمّ ذلك

۱. همان

۲. همان



فسد أصل الحدّ لاشتماله على التكرار، نظراً إلى أنّ القوّة القريبة من الاستنباط الفعلي على هذا التقدير عبارة اخرى من ملكة الاستنباط الفعلي»^۱

توضیح:

- ۱- اولاً: ظاهر عبارت که در تعریف آورده شده است، با چنین مطلبی سازگار نیست.
- ۲- ثانیاً: اگر مراد از «ملکه بالقوه»، آن است که فرد هنوز ملکه را تحصیل نکرده است و لذا استنباط نکرده است، در این صورت تعریف مانع اغیار (طرد) نیست چرا که کسی که فتاوی را بلد است و هنوز استنباط نکرده است، عرفاً مجتهد نیست.
- ۳- و اگر مراد از «ملکه بالقوه»، چنین نیست و شامل کسی که استنباط نکرده است نمی‌شود، این قید، تکراری است.

ما می‌گوییم:

۱. در ذیل عنوان فقیه گفتیم که: به نظر می‌رسد «اجتهاد کردن»، به معنای استفراغ وسع و از مقوله فعل است و «مجتهد بودن»، از مقوله کیف نفسانی است و به معنای ملکه فعلیه ای است که در نفس فرد حاصل می‌شود و با وجود چنین ملکه ای است که «استفراغ وسع»، «اجتهاد» است.
- پس مجتهد کسی است که ملکه فعلیه ای را دارا است که می‌تواند استفراغ وسع برای تحصیل حکم / ظن / دلیل داشته باشد.
۲. به عبارت دیگر:

- اگر کسی فقیه باشد و دارای ملکه بالفعل (یا بالقوه قریب به فعل) استنباط باشد، چنین کسی مجتهد خوانده می‌شود و اگر با وجود چنین ملکه ای، چنین کسی استفراغ وسع کرده باشد، کار او «اجتهاد» است.
۳. پس گویی مجتهد بودن به معنای فقیه بودن است و از مبدء اشتقاقی غیر از «اجتهاد کردن» است و به همین جهت لفظ «مجتهد» مشترک لفظی است و گاه به معنای کسی است که فعلیت اجتهاد را واقع کرده است و گاه به معنای کسی است که دارای ملکه اجتهاد (یا فقاہت) است.



نکته هفتم: کلمه «انتفاء ملامت تقصیر»

از آمدی، فقیه اهل سنت نقل شده است^۱ که او اجتهاد را «استفراغ وسع فی طلب الظن بشیء من الاحکام الشرعیه بحیث ینتفی عنه اللؤم بالتقصیر» تعریف کرده است.

اما به نظر می‌رسد این قید در تعریف اجتهاد زائد است. چراکه اگر مراد او آن است که «هر نوع «استفراغ وسعی» اجتهاد نیست چرا که ممکن است استفراغ وسع از ناحیه غیر فقیه باشد و لذا لازم است با «انتفاء ملامت تقصیر» اشاره کنیم که آن دسته از «استفراغ وسع»‌هایی اجتهاد است که صاحب آن‌ها عرفاً در استنباط مقصّر دانسته نشود و چنین کسی، باید فقیه و دارای ملکه استنباط باشد،» در این صورت می‌توان به سبب وجود قید «فقیه» خود را از این قید جدید بی‌نیاز بدانیم.

و اگر مراد آن است که «بحیث ینتفی عند اللؤم بالتقصیر» توضیح و نتیجه استفراغ وسع است، وارد کردن آن در تعریف لازم نیست.

جمع‌بندی تعریف ما در معنای اصطلاحی اجتهاد:

۱. اجتهاد دارای دو معنی است و به صورت مشترک لفظی بر آنها دلالت دارد
۲. معنای اول عبارت است از «وجود ملکه‌ای بالفعل (یا قریب به فعلیت) که از مقدمات علمی حاصل می‌شود و به وسیله آن می‌توان در صورت استفراغ وسع، حجت بر مسائل فقهی به دست آورد.» دارنده این ملکه، فقیه هم خوانده می‌شود. (به دست آوردن حجت، در صورتی حاصل است که از طریق عقلایی انجام پذیرفته باشد)
۳. معنای دوم عبارت است از: «استفراغ وسع فقیه در به دست آوردن حجت نسبت به مسائل فقهی در مقابل خدای متعال (یا در به دست آوردن حکم شرعی - اعم از واقعی و یا حکم شرعی شک -)»
۴. در معنای اول، مانند سایر ملکات نفسانی، این صفت از مقوله کیف نفسانی و تشکیکی است و با تلاش بیشتر، تقویت می‌شود و حصول آن هم بدون تمرین‌های ابتدایی برای استنباط ممکن نیست.
۵. اما معنای دوم، مفهومی متواطی است و از مقوله فعل است.

۱. ن. ک: الاحکام، ج ۴، ص ۱۶۹ به نقل از تجرید الاصول ص ۲۹۷